

# تحلیل روایات مختلف مدح و ذم گروهی در رجال کشی\*

- رحیمه بیرکته شمشیری<sup>۱</sup>
- مهدی جلالی<sup>۲</sup>

## چکیده

وجود روایات متعارض و مختلف در رجال کشی از ویژگی‌های این اثر کهن رجالی است. در پاره‌ای از روایات و گزارش‌های متعارض رجال کشی تعدادی از راویان یک‌جا و هم‌زمان توسط امامان معصوم علیهم‌السلام مدح و تعدیل و گاه مورد مذمت و نکوهش واقع شده‌اند و ما این دسته از روایات را روایات مدح و ذم گروهی نام می‌نهم. در مجموع در رجال کشی سیزده روایت در مدح تعدادی از اصحاب صادقین علیهم‌السلام و هشت روایت ذم گروهی وجود دارد که با حذف موارد تکراری، به چهار روایت کاهش می‌یابد. نتیجه این پژوهش که به شیوه توصیفی تحلیلی انجام شده است از این قرار است که حضور حداکثری راویان فطحی مذهب در نقل و نشر دسته‌ای از روایات مدح گروهی مشهود است. هم‌چنین نقش غالیان در جعل احادیث مذمت اصحاب امامان به سبب تقابلی که با فقیهان اصحاب صادقین علیهم‌السلام داشته‌اند، بارز است.

**واژگان کلیدی:** رجال کشی، مدح و ذم، روایات متعارض، راویان فطحی، غالیان.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۳.

۱. استادیار دانشگاه کوثر بجنورد، (نویسنده مسئول) (shamshiri@kub.ac.ir)

۲. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد، (a.jalaly@um.ac.ir)

### مقدمه

کتاب اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی، در واقع بازتحریری از کتاب رجالی محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی است که یک سده قبل از شیخ، در منطقه ماوراءالنهر و با ساختاری منحصر به فرد در میان آثار رجالی امامیه تدوین شده است. این کتاب بر اساس نوع اطلاعاتی که در اختیار خواننده خود قرار می‌دهد، متمایز از سایر آثار رجالی امامیه است. کتابی با ساختار روایی و طبقاتی که روایات رجالی تاریخی در آن نقل شده است. موضوع کتاب، ذکر احوال و طبقات راویان حدیث از زمان حضور امامان علیهم‌السلام تا عصر مؤلف است و مبنای آن، روایات و اخبار مستند در بیان ویژگی‌های راویان در محدوده آن چه با عدالت و وثاقت آنان و نیز حدیث‌شناسی و طبقه‌شناسی آنان قرار می‌گیرد، است. شیوه عمومی کشی در ارائه اطلاعات رجالی، غالباً گزارش احادیث و اخباری با مضامین بیان اطلاعات هویتی راوی، بیان راویان و مروی‌ها و تعیین طبقه راوی و گاه جرح و تعدیل و مدح و ذم راوی است؛ روایاتی که گاه گوینده آن امامان علیهم‌السلام و گاه اصحاب امامان علیهم‌السلام است. البته کشی گاه آرای رجالی مشایخ خود و مهم‌تر از آن آرای طبقه مشایخ مشایخ خود را که عمدتاً از مشایخ مهم و موثر در علم رجال بوده‌اند را نیز گزارش کرده است. این‌طور به نظر می‌رسد کتاب رجال کشی کتابی کشکول مانند بوده که در آن بنا بر انگاره‌های ذهنی مؤلف ثبت هرگونه روایت مستند، جایز بوده است؛<sup>۱</sup> از این‌رو گاه در این کتاب روایات ضد و نقیض جرح و تعدیل درباره برخی راویان ثبت شده است.

مؤلف کتاب، آگاهی کامل به ضعف برخی اسانید و وجود تعارض میان پاره‌ای روایات آن داشته و گاه به این ضعف‌ها و تعارض‌ها تصریح کرده است،<sup>۲</sup> با این وجود مانعی برای نقل این دست روایات نمی‌دیده است. به نظر می‌رسد کشی ضمن بیان تاریخ و تراجم راویان احادیث و بیان وضعیت رجالی آنان، در صدد ارائه شفاف تاریخ

۱. باید گفت یا کشی روایت کردن از ضعیفان را دست کم در گستره‌ی رجال ناپسند نمی‌دانسته است و یا آن را اگر چه ناپسند می‌دانسته ولی به سبب ولعی که نوعاً محدثان در نقل منقولات دارند او نیز از نقل از مشایخ ضعیف ابایی نداشته است.

۲. ذیل نام یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان.

اندیشه و حدیث امامیه در سده‌های دوم و سوم هجری بوده است. هدف کشی صرف ارائه آرای رجالی مستند به روایات نبوده است؛ او به قصد ارائه جامع اطلاعات مستند دربارهٔ راویان، کتابش را تدوین کرده است.

در پاره‌ای از روایات و گزارش‌های متعارض رجال کشی تعدادی از راویان یک‌جا و هم‌زمان توسط معصوم علیه السلام مورد مدح و تعدیل و گاه مورد مذمت و نکوهش واقع شده‌اند. ما این دسته از روایات را روایات مدح و ذم گروهی نام نهادیم. در این نوشتار ضمن ارائه مطالب مختصری دربارهٔ پدیده تعارض در رجال کشی به تحلیل این دست روایات در رجال کشی می‌پردازیم.

### ۱. تعارض در رجال کشی

«تعارض» مصدر و از باب تفاعل است. باب تفاعل اقتضای دو فاعل را دارد که با هم روبرو می‌شوند. تعارض از ماده «عرض» است و آن در لغت به دو معنا آمده است: یکی معنای اسمی که یکی از ابعاد ثلاثه است؛ طول، عرض و عمق. دیگری معنای وصفی است که همان معارضه و رودرروی هم قرار گرفتن است. تعارض در دانش اصول فقه عبارت است از تنافی دو دلیل و یا تنافی دو مدلول (مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۶: ۴۴۲). در مباحث دانش اصول فقه در مواجهه با تعارض دو دلیل مبحث «تعادل و ترجیح» مطرح می‌شود که برخی از آن با عنوان دقیق‌تر «تعارض ادله» یاد کرده‌اند. «تعادل» به معنای هم‌تا بودن و مساوی بودن است و مراد از آن در مبحث تعادل و ترجیح، مساوی بودن دو دلیل است که با هم تعارض دارند؛ یعنی دو دلیل معارض از نظر مرجحات، مساوی هستند و هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد. «ترجیح» جمع «ترجیح» و به معنای مزیت و برتری داشتن است. مراد از ترجیح در مبحث تعادل و ترجیح، همان مصدر ترجیح به معنای اسم فاعل است. یعنی یکی از دو دلیل معارض، دارای مزیت و برتری است. هدف بحث تعادل و ترجیح در دانش اصول فقه، این است که با احکام دو دلیل معارض در صورت مساوی بودن هر دو از نظر مرجح و مزیت داشتن و نیز با احکام دو دلیل معارض در صورت مزیت داشتن یکی بر دیگری آشنا شویم (همان؛ ۴۳۹-۴۴۰).

تعارض در عرصه‌های گوناگون علوم حدیثی مطرح می‌شود؛ از دیرباز مبحث تعارض روایات با عنوان «اختلاف الحدیث» مورد توجه راویان و محدثان بوده است. در میان اصحاب امامان علیهم‌السلام برخی در این موضوع کتاب نوشته‌اند.<sup>۱</sup> مبحث تعارض میان جرح و تعدیل، یکی از مباحث مهم در علم رجال است؛ مبحثی که اصل وجود آن ذهن مخاطب را به وادی اختلاف مبانی و معیارهای رجالیان در جرح یا تعدیل راویان رهنمون می‌کند. در دانش رجال، تعارض در شکل‌های گوناگون مطرح است: تعارض میان روایات رجالی (مدح و ذم)، تعارض میان روایات رجالی با آرای (گزارش‌های) رجالی رجالیان، تعارض میان آرای یک رجالی و تعارض میان آرای دو یا چند رجالی ... .

تعارض گاه میان داده‌های رجال کَشّی با سایر منابع رجالی - روایی وجود دارد؛ مثلاً تعارض در بیان وضعیت نقد رجالی (جرح و تعدیل) راوی یا تعارض در بیان اطلاعات شناسنامه‌ای راویان مانند: مذهب راوی، قبیله یا شهر راوی و اطلاعاتی از این دست (ر. ک: رحمان ستایش، بازشناسی منابع اصلی رجال شیعه، ۴۸۶-۴۹۳). اما گاه میان داده‌های رجال کَشّی با یک‌دیگر تعارض وجود دارد. در رجال کَشّی، تعارض میان روایات مدح و ذم یک راوی گاه ذیل نام راوی مشهود است و گاه این تعارض میان روایات ذیل نام راوی با روایات ذیل نام سایر راویان که به نوعی در ارتباط با راوی مورد نظر است وجود دارد.

البته این نکته مورد توجه است که کتابی به سان اختیار معرفة الرجال (رجال کَشّی موجود) دارای چندین لایه است و علاوه بر باز تحریر نسخه موجود که شاید به نوعی بتوان برخی استنباط‌ها را به شیخ طوسی نسبت داد و نیز علاوه بر اظهار نظرهای صریح کَشّی درباره برخی روایات و راویان باید گفت، صرف نظر از احادیث امامان علیهم‌السلام، گزارش‌های موجود در رجال کَشّی، بیانگر موضع و دیدگاه‌های چندین اندیشمند رجالی است و از این جهت وقوع تعارض در برخی داده‌های این گزارش‌ها بیشتر از باب اختلاف آرای اندیشمندان رجالی است. مثلاً اختلاف دیدگاه نصر بن صباح و علی بن

۱. مانند محمد بن ابی عمیر، یونس بن عبدالرحمن و احمد بن محمد بن خالد برقی.

(نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۲۷؛ طوسی، ۱۳۸۱: ۵۳/۵۱۲).

حسن بن فضال دربارهٔ مذهب راوی یا دربارهٔ سماع یک راوی از دیگری و یا اختلاف در بیان طبقه راوی و... .

اقسام اختلاف (تعارض)ها در اختیار معرفة الرجال عبارت است از: اختلاف میان دلالت دو یا چند روایت از یک معصوم، اختلاف در دلالت دو یا چند روایت از دو یا چند معصوم، اختلاف میان دلالت روایت با دیدگاه‌های مشایخ رجالی، اختلاف نظر مشایخ رجالی با یکدیگر در دو طبقه، اختلاف نظر مشایخ رجالی در یک طبقه و در بوم‌های مختلف (شمشیری، ۱۳۹۶: ۲۴).

در رجال کشی روایات متعارض مدح و ذم راویان دربارهٔ سی و دو تن از راویان که در سه سده نخست هجری می‌زیستند، وجود دارد. اسامی این راویان عبارت‌اند از: ابو بصیر لیث بن بختری، ابو بصیر یحیی بن ابی‌القاسم، احمد بن حماد مروزی، اسماعیل بن مهران، اسماعیل جعفی، براء بن عازب، برید بن معاویه، جابر بن یزید جعفی، حجر بن زائده، حریر بن عبدالله سجستانی، زرارة بن اعین، سدیر بن حکیم صیرفی، سعید بن مسیب، سفیان بن مصعب، سلیمان بن خالد اقطع، شهاب بن عبدربه، صفوان بن یحیی، عامر بن عبدالله بن جذاعة، عبدالسلام بن عبدالرحمان بن نعیم، عبدالله بن عباس، فضل بن شاذان نیشابوری، محمد بن سنان زاهری، محمد بن علی بن نعمان مؤمن الطاق، محمد بن مسلم، مختار بن ابوعبیده ثقفی، معروف بن خربوذ مکی، معلی بن خنیس جعفی، مفضل بن عمر جعفی، هشام بن حکم، هشام بن سالم جوالیقی، یونس بن ظبیان و یونس بن عبدالرحمان. در میان این راویان، اصحاب امام صادق علیه السلام حضور حداکثری دارند.

علاوه بر راویان مذکور، تعارض مدح و ذم دربارهٔ تعداد دیگری از راویان وجود دارد که وجود تعارض در روایات رجالی مربوط به آنان به قوت و اطمینان سی و دو راوی پیش گفته نیست و منوط به نظر رجالیان دربارهٔ تعدد یا اتحاد آنان است. برخی از این راویان با دو نام مشابه هم آمده که رجالیان متأخر احتمال اتحاد یا تعدد آن راویان را مطرح کرده‌اند؛ مانند هشام بن ابراهیم مشرقی و هشام بن ابراهیم عباسی که هر دو از

۱. در رجال کشی با نام عامر بن جذاعة آمده است.

راویان امام رضا علیه السلام به شمار می‌آیند و رجالیان قائل به تغایر دو راوی هستند (خوبی، ابوالقاسم، ۱۹: ۱۴۱۰ / ۲۶۷؛ شوشتری، ۱۴۲۲: ۱۰ / ۵۱۸). در این صورت نمی‌توان قائل به صدور روایات متعارض مدح و ذم درباره او شد. در موردی مشابه علی بن اسماعیل سندی و علی بن سری کرخی هستند که علامه حلی قائل به اتحاد راوی شده است (حلی، ۱۴۱۱: ۹۶). اما خوبی به تعدد راوی رأی داده است (خوبی، ۱۴۱۰: ۱۲ / ۳۶). گاه نیز با ذکر قرائن و قید زمانی وضعیت نقد رجالی دوگانه یک راوی در متون روایی یا در اقوال مشایخ رجالی نمودار گشته است. نمونه آن عروة بن یحیی دهقان است (ش ۱۰۲۰: ۵۳۶، ش ۵۷۳: ۱۰۸۶).<sup>۱</sup>

در پاره‌ای از روایات و گزارش‌های متعارض رجال کثی تعدادی از راویان یک‌جا و همزمان توسط امامان معصوم علیهم السلام مدح و تعدیل و گاه مورد مذمت و نکوهش واقع شده‌اند و ما این دسته از روایات را روایات مدح و ذم گروهی نامیدیم و این مقاله تحلیل این دست روایات به طور خاص را عهده‌دار است.

## ۲. روایات مدح و ذم گروهی

### ۱-۲. بررسی روایات مدح گروهی

در رجال کثی چهارده روایت در مدح تعدادی از اصحاب صادقین علیهم السلام وجود دارد (ش ۲۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸).

۱. مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلُوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَلْفٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الرَّازِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِيهِ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ فَيَقُومُ سُلْمَانُ وَ الْمُقَدَّادُ وَ أَبُو

۱. روایت مذمت عروة بن یحیی از نظر زمانی متأخر از روایت مدح او و در پی انحراف او بوده است. البته این مورد نیز بنا به پذیرش دیدگاه علامه شوشتری مبنی بر وقوع تصحیف یا اشتباه نسخه نویسان در روایت مدح (ش ۱۰۸۸: ۵۷۹) اساساً تعارضی مطرح نیست. شوشتری احتمال می‌دهد در روایت مدح، کلمه «الدهقان» تصحیف شده از «الدهان» یا «السمان» است و منظور از آن، «عثمان بن سعید عمروی» است. (شوشتری، ۱۴۲۲: ۹ / ۳۳۴؛ ۱۰۴ / ۱۲).

دَرَّ. ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَصِيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخَزَاعِيُّ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مِيثَمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَارِيُّ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ. قَالَ ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَ حَدَيْفَةُ بْنُ أُسَيْدِ الْغَفَارِيِّ. ، قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ ﷺ فَيَقُومُ كُلُّ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ. ، قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطُّوَيْلِ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَاكْبَلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ. ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ وَ حَوَارِيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكَ الْعَامِرِيُّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ بْنُ الْبُخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ وَ حَجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ. ثُمَّ يُنَادِي سَائِرَ الشَّيْعَةِ مَعَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أَوْلُ السَّابِقِينَ وَ أَوْلُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلُ الْمُتَحَوِّرِينَ مِنَ التَّابِعِينَ (ش ٢٠: ٩-١٠).

٢. حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ بْنُ نُصَيْرٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَزْوَةَ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتًا أَرْبَعَةٌ: بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ زُرَّارَةُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَ الْأَحْوَلُ، وَ هُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا (ش ١٣٥: ٢١٥).

٣. حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ بُنْدَارِ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفِ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الرَّازِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: زُرَّارَةُ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (ش ١٣٦: ٢١٨).

٤. حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدِ الْأَقْطَعِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَا أَحَدٌ أَحْيَا ذُكِرْنَا وَ أَحَادِيثُ أَبِي ﷺ إِلَّا زُرَّارَةُ وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا، هَؤُلَاءِ حِفْظُ الدِّينِ وَ أَمْنَاءُ

أَبِي ۱۳۶: ۲۱۹-۱۳۷).  
الْآخِرَةَ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ، وَ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي

۵. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلُوْبِهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْمَعِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حُدَيْدٍ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۱۳۷ فَاسْتَقْبَلَنِي رَجُلٌ خَارِجٌ مِنْ عِنْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مِنْ أَصْحَابِنَا، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۱۳۸ قَالَ لِي لَقِيتَ الرَّجُلَ الْخَارِجَ مِنْ عِنْدِي فَقُلْتُ بَلَى هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لَا قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ لَا قَدَسَ مِثْلَهُ، إِنَّهُ ذَكَرَ أَقْوَامًا كَانَ أَبِي ۱۳۹ ائْتَمَّهُمْ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ كَانُوا عَيْبَةَ عِلْمِهِ وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ هُمْ عِنْدِي، هُمْ مُسْتَوْدَعُ سِرِّي أَصْحَابُ أَبِي ۱۴۰ حَقًّا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ سُوءًا صَرَفَ بِهِمْ عَنْهُمْ السُّوءَ، هُمْ نُجُومٌ شِيعَتِي أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتًا يُحْيُونَ ذَكَرَ أَبِي ۱۴۱ بِهِمْ يَكْشِفُ اللَّهُ كُلَّ بَدْعَةٍ يَنْفُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأَوَّلَ الْعَالِينَ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ مَنْ هُمْ فَقَالَ مَنْ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتًا، بَرِيْدُ الْعِجْلِيِّ وَ زُرَّارَةُ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَمَا إِنَّهُ يَا جَمِيلُ سَبَبٌ لَكَ أَمْرٌ هَذَا الرَّجُلِ إِلَى قَرِيبٍ، قَالَ جَمِيلٌ فَوَ اللَّهُ مَا كَانَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ الرَّجُلَ يُنْسَبُ إِلَى آلِ أَبِي الْخَطَّابِ، قُلْتُ اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، قَالَ جَمِيلٌ: وَ كُنَّا نَعْرِفُ أَصْحَابَ أَبِي الْخَطَّابِ بِيُغْضُ هَوْلًا رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِمْ (ش ۲۲۰: ۱۳۷-۱۳۸).

۶. حَدَّثَنِي حَمْدُوْبُهُ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۱۴۲ يَقُولُ بَشِّرِ الْمُحْبِبِينَ بِالْجَنَّةِ بَرِيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ بْنُ الْبُخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةُ، أَرْبَعَةٌ نُجَبَاءُ أُمَّنَاءُ اللَّهُ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، لَوْ لَا هَوْلَاءُ انْقَطَعَتْ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ (ش ۲۸۶، ص ۱۷۰).

۷. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلُوْبِهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْمَعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۱۴۳ يَقُولُ إِنِّي لِأَحَدْتُ الرَّجُلَ بِالْحَدِيثِ وَ أَنْهَاةً عَنِ الْجِدَالِ وَ الْمِرَاءِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ أَنْهَاةً عَنِ الْقِيَّاسِ، فَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي فَيَتَأَوَّلُ حَدِيثِي عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ، إِنِّي

أَمَرْتُ قَوْمًا أَنْ يَتَكَلَّمُوا وَ نَهَيْتُ قَوْمًا فَكُلُّ تَأْوَلٍ لِنَفْسِهِ يُرِيدُ الْمَعْصِيَةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، فَلَوْ سَمِعُوا وَ أَطَاعُوا لَأَوْدَعْتُهُمْ مَا أَوْدَعَ أَبِي أَصْحَابَهُ، إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي كَانُوا زَيْنًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا أَغْنَى زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ مِنْهُمْ لَيْثُ الْمُرَادِيِّ وَ بُرَيْدُ الْعَجَلِيِّ هَؤُلَاءِ الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ هَؤُلَاءِ الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ وَ هَؤُلَاءِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلِيكَ الْمُقَرَّبُونَ (ش ۲۸۷، ۱۷۰).

۸. حَمْدَوَيْهِ بْنِ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنِ ابْنِ بَنِي عُثْمَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ زُرَّارَةَ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ الْأَحْوَلُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا، وَ لَكِنَّهُمْ يَجِيئُونِي فَيَقُولُونَ لِي فَلَا أَحَدٌ بَدَأَ مِنْ أَنْ أَقُولَ (ش ۳۲۵، ۱۸۵).

۹. حَمْدَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبُقَيْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ أَرْبَعَةٌ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا، بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ أَبُو جَعْفَرِ الْأَحْوَلُ، أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (ش ۳۲۶، ۱۸۵).

۱۰. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارِ الْقَمِّيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفِ الْقَمِّيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْمَعِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَوْلَادُ الْأَرْضِ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ أَرْبَعَةٌ: مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ لَيْثُ بْنُ الْبَحْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ (ش ۴۳۲، ۲۳۸).

۱۱. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْمَعِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَرْحَانَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنِّي لِأَحَدْتُ الرَّجُلَ بِحَدِيثٍ وَ أَنْهَاهُ عَنِ الْجِدَالِ وَ الْمِرَاءِ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَنْهَاهُ عَنِ الْقِيَّاسِ فَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي فَيَتَأَوَّلُ حَدِيثِي عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ، إِنِّي أَمَرْتُ قَوْمًا أَنْ يَتَكَلَّمُوا وَ نَهَيْتُ قَوْمًا، فَكُلُّ يَتَأَوَّلُ لِنَفْسِهِ يُرِيدُ الْمَعْصِيَةَ لِلَّهِ تَعَالَى وَ لِرَسُولِهِ، فَلَوْ سَمِعُوا وَ أَطَاعُوا لَأَوْدَعْتُهُمْ مَا أَوْدَعَ أَبِي أَصْحَابَهُ، إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي ﷺ كَانُوا زَيْنًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا، أَغْنَى زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ مِنْهُمْ لَيْثُ الْمُرَادِيُّ وَ بُرَيْدُ الْعَجَلِيِّ هَؤُلَاءِ الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ هَؤُلَاءِ الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ هَؤُلَاءِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلِيكَ الْمُقَرَّبُونَ (ش ۴۳۳، ۲۳۹).

۱۲. حَمْدَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبُقْبَاقِ، قَالَ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بَرِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ الْأَحْوَلُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ يُكْثِرُونَ عَلَيَّ فِيهِمْ فَلَا أَحَدٌ بُدَأَ مِنْ مُتَابِعَتِهِمْ، قَالَ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، قَالَ: أَنْتَ الَّذِي تَرَوِي عَلَيَّ مَا تَرَوِي فِي زُرَّارَةَ وَ بَرِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ الْأَحْوَلِ قَالَ، قُلْتُ نَعَمْ، فَكَذَّبْتَ عَلَيَّ قَالَ إِنْمَا ذَلِكَ إِذَا كَانُوا صَالِحِينَ، قُلْتُ هُمْ صَالِحُونَ (ش ۴۳۴، ۲۳۹).

۱۳. عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبُقْبَاقِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ، قَالَ: أَرْبَعَةٌ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا بَرِيدُ الْعِجْلِيِّ وَ زُرَّارَةُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ الْأَحْوَلُ (ش ۴۳۸، ۲۴۰).

چنان که ملاحظه می‌گردد این سیزده روایت از دو طریق قمی و کوفی رسیده است. روایات مدح گروهی دودسته هستند؛ نام زرارة بن اعین، برید بن معاویه و محمد بن مسلم در هر دودسته وجود دارد. اما نام ابو بصیر و ابو جعفر احوال [محمد بن علی بن نعمان] در این روایات، متغیر است؛ در پنج روایت نام زراره، برید و محمد بن مسلم، همراه با نام «احول» ذکر شده است (ش ۲۱۵، ۳۲۶، ۴۳۸، ۳۲۵، ۴۳۴). در این میان چهار روایت، در واقع یک روایت به نقل از ابوالعباس بقباق است که از دو طریق اصلی قاسم بن عروة و ابن ابی عمیر از ابوالعباس بقباق نقل شده است.

در هشت روایت (ش ۲۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۳۲، ۴۳۳). و نیز گزارش کشی درباره اتفاق نظر عالمان امامی متقدم درباره تصحیح احادیث تعدادی از روایان فقیه عصر صادقین علیهم السلام (ش ۴۳۱). نام زراره، برید و محمد بن مسلم همراه با نام ابو بصیر و گاه ابو بصیر لیث بن بختری آمده است. این روایات را ابن ابی عمیر، علی بن حدید و علی بن اسباط هر یک به سند خود نقل کرده‌اند (ش ۲۲۰، ۲۸۶، ۴۳۲).

از این رو این بحث را در دو عنوان روایات مدح گروهی با حضور ابو بصیر و روایات مدح گروهی با حضور ابو جعفر احوال پی می‌گیریم.

۱. مقصود، محمد بن علی بن نعمان مؤمن الطاق، ابو جعفر احوال است. وجود نام «احول» در این روایات، سؤال برانگیز است. محمد بن علی بن نعمان احوال به لحاظ تخصص و زمان متفاوت از دیگر شخصیت‌های مذکور است. او متکلم بوده و در سال ۱۸۰ قمری چشم از دنیا فرو بسته است.

## ۱-۱-۲. روایات مدح گروهی با حضور ابو بصیر

در این روایات که تعداد آن‌ها هشت روایت است و با حذف تکرار به هفت روایت تقلیل می‌یابد (ش ۲۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۶، ۲۸۷) [تکرار در ۴۳۳]<sup>۱</sup>، ۴۳۲. فقط در دو روایت نام ابو بصیر به شکل مطلق آمده است (ش ۲۱۸، ۲۲۰). و در بقیه روایات، به نام لیث بن بختری مرادی تصریح شده است.

این احادیث به جز روایت ش ۲۰ که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است، بقیه از امام صادق علیه السلام روایت شده است. بر اساس این احادیث، ابو بصیر مرادی از جمله حواریون صادقین علیه السلام (ش ۲۰). و از مصادیق «سابقون»، «مقرَّبون» و «قوامون بالقسط» معرفی شده است (ش ۲۰، ۲۱۸، ۲۸۷). امام صادق علیه السلام به ابو بصیر و هم‌ردیف‌های او به‌عنوان «اصحاب اَبی» افتخار کرده است و آن‌ها را با عناوینی چون «نُجَبَاء»، «أُمَّتَاءُ اللَّهِ عَلَي حَالِهِ وَ حَرَامِهِ»، و «سابقون إلینا فی الدنيا و الآخرة»، «أوتاد الارض» و «اعلام الدین» توصیف کرده (ش ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۶، ۴۳۲). و فرموده است: اگر این افراد نبودند آثار نبوت از بین می‌رفت و به دست فراموشی سپرده می‌شد (ش ۲۸۶).

از نظر سندی فقط دو روایت ۲۱۹ و ۲۸۶ صحیح هستند. بقیه روایات در بردارنده دو راوی مجهول به نام‌های علی بن سلیمان بن داود رازی (ش ۲۰، ۲۱۸) و محمد بن عبدالله مسمعی<sup>۲</sup> (ش ۲۲۰، ۲۸۷، ۴۳۳) است. هم‌چنین دو راوی فطحی به نام‌های علی بن

۱. عموماً وجه تکرار روایت در رجال کثی تفاوت صدر سند در طبقه مشایخ و مشایخ مشایخ کثی است.  
 ۲. محمد بن عبدالله مسمعی مجهول است و نام وی در منابع رجال متقدم نیامده است، فقط ابن بابویه از دیدگاه منفی محمد بن حسن بن ولید درباره او یاد کرده است: «سَبَّ الرَّأْيِ فِي مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْمَعِيِّ». (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۲/۲۰-۲۱). نجاشی پدر او، عبدالله بن عبدالرحمان اصم مسمعی را «بصری، ضعیف، غال، لیس بشیء» خوانده است و به روایت او از مسمع کردن تصریح کرده است. نجاشی در ادامه از کتاب المزار وی یاد می‌کند و می‌گوید: از کسی که این کتاب را دیده است، خبر تخلیط این کتاب را شنیده‌ام. دومین کتاب او کتاب ناسخ و منسوخ است که احمد بن محمد بن یحیی از سعد بن عبدالله از عبدی از او شنیده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۱۷). ابن غضائری نیز وی را «ضعیف» و «مرتفع القول» دانسته و محتوای کتاب الزیارات وی را نشان از خبث عظیم و مذهب متهافت او دانسته است و در پایان وی را از جمله دروغ‌پردازان بصره معرفی کرده است. (ابن غضائری، ۱۴۲۲: ۷۶). انصاری احتمال جعلی بودن و عدم وجود خارجی و تاریخی شخصیت عبدالله بن عبدالرحمان اصم توسط محمد بن حسن شَمُون را دور از ذهن نمی‌داند. (انصاری، ۱۳۹۴: ۶۲۴-۶۲۷). با این همه مامقانی به نقل از وحید بهبهانی به سبب استثناء نشدن روایات محمد بن عبدالله مسمعی از

اسباط و علی بن حدید در سند چهار حدیث از احادیث هفت گانه فوق حضور دارند (ش ۲۰، ۲۲۰، ۲۸۷، ۴۳۲).

## ۲-۱-۲. روایات مدح گروهی با حضور ابوجعفر احوّل

روایات مدحی که نام ابوجعفر احوّل در آن وجود دارد پنج روایت است که چهار روایت آن به ابوالعباس بقباق برمی‌گردد (ش ۲۱۵، ۳۲۶، ۴۳۴، ۴۳۸). در این چهار روایت که از زبان امام صادق علیه السلام نقل شده است، محبوب‌ترین مردمان نزد امام علیه السلام چهار نفر به نام‌های زراره، برید، محمد بن مسلم و ابوجعفر احوّل هستند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد از چهار روایت بقباق، روایت ۴۳۴ اصل است و در آن بعد از بیان جمله «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءٌ وَأَمْوَاتٌ» نکته‌ای آمده است که خیلی کوتاه در حدیث ۳۲۵ نیز به آن اشاره شده است: «وَلَكِنَّ النَّاسَ يُكْتَبُونَ عَلَيَّ فِيهِمْ فَلَا أَحَدٌ بَدَأَ مِنْهُمْ مَتَابَعَتِهِمْ، قَالَ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، قَالَ: أَنْتَ الَّذِي تَتْرَوِي عَلَيَّ مَا تَتْرَوِي فِي زُرَّارَةَ وَبُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ الْأَحْوَلِ قَالَ، قُلْتُ نَعَمْ، فَكَذَّبْتُ عَلَيْكَ؟ قَالَ إِيْمَا ذَلِكَ إِذَا كَانُوا صَالِحِينَ، قُلْتُ هُمْ صَالِحُونَ».

روایت پنجم را عمر بن یزید [بیاع سابری] نقل کرده است (ش ۳۲۵). در مجموع اسانید این روایات صحیح است.<sup>۲</sup> هم‌چنین راویانی با گرایش و خط فکری خاصی در سلسله اسانید این روایات، وجود ندارد.

نتیجه این که در روایات مدح گروهی با حضور ابو بصیر اسدی دو راوی فطحی به نام‌های علی بن اسباط و علی بن حدید در سند چهار حدیث از احادیث هفت گانه حضور دارند (ش ۲۰، ۲۲۰، ۲۸۷، ۴۳۲). هم‌چنین این دو راوی فطحی در اسانید روایات مدح اختصاصی ابو بصیر مرادی و زراره نیز حضور دارند؛ اما در روایات مدح گروهی

روایات نوادر الحکمه توسط ابن ولید و نیز بسیاری روایت کردن سعد بن عبدالله اشعری از او حسن حال راوی را نتیجه گرفته است! (مامقانی، بی تا: ۱۴۶/۳).

۱. شیخ صدوق نیز به سند خود این روایت را نقل کرده است. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ۷۶/۱).

۲. در روایت ۴۳۸، کثی از محمدبن علی نقل کرده است که روشن است کثی این روایت را از عیاشی از او شنیده است. اگر چه او را مهمل می‌دانند اما بسیاری نقل احادیث از او توسط عیاشی و نیز نقل همان احادیث توسط کثی از حمدویه بن نصیر اعتماد نسبی درباره او به وجود می‌آورد.

با حضور ابوجعفر احوال حضور فطحی‌ها را شاهد نیستیم.

به نظر می‌رسد فطحی‌ها در نقل و نشر روایات مدح زراره و به‌ویژه ابو بصیر مرادی - به‌عنوان فقیهان اصحاب صادقین علیهم‌السلام - انگیزه داشته‌اند. پاکتچی (۱۳۷۸: ۲۱۴/۵). به سبب حرمت ویژه ابو بصیر مرادی نزد فطحی‌ها، در روایاتی که نام ابو بصیر، بدون قید آمده است و در تقابل با فطحیه نیست، مقصود از آن را ابو بصیر مرادی دانسته است. وی تلویحاً از وضع (= جعل) این روایات توسط فطحیه خبر داده است (همان: ۲۱۵). اما توجه ویژه امام صادق علیه‌السلام به اصحاب فقیه پدر بزرگوارش اصل صدور چنین روایاتی را تأیید می‌کند؛ به نظر می‌رسد امام صادق علیه‌السلام با معرفی معدود اصحاب فقیه پدرش در جامعه شیعی، مکتب فقهی - اعتقادی اینان را تأیید و به رسمیت شناخته و آنان را مرجع شیعیان قرار می‌دهد و بدین طریق مانع از مراجعه توده جامعه شیعی به غالیان و گرایش به اباحیگری‌های آنان شده است.

باین وجود، این احتمال وجود دارد که مقصود از ابو بصیر، ابو بصیر اسدی باشد که در روایتی، امام علیه‌السلام شعیب عرقوفی را در مسائل فقهی به او ارجاع داده بود (ش ۲۹۱). هم‌چنین کشتی در فهرستی که از نخستین گروه از فقیهان اصحاب صادقین علیهم‌السلام ارائه داده است، نخست نام ابو بصیر اسدی را ذکر کرده و نام مرادی را در پایان به‌عنوان قول دیگر، بیان کرده است. در این صورت قید مرادی که در برخی روایات ذکر شده است را می‌توان افزوده متأخر دانست. هم‌چنین این احتمال نیز وجود دارد که نام ابو بصیر افزوده متأخر به اصل روایات باشد کما این که در دسته‌ای از روایات به‌جای نام وی، نام ابوجعفر احوال ذکر شده است. هرچند که ابوجعفر احوال، هم‌سنخ و هم‌ردیف فقیهان اصحاب نیست و در اصل وجود نام او نیز می‌توان تردید کرد.

## ۲-۲. روایات ذم گروهی جمعی

در میان روایات رجال فقیهان امام صادق علیه‌السلام، هشت روایت ذم گروهی وجود دارد که با حذف موارد تکراری، به چهار روایت کاهش می‌یابد.

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى

بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ابْتِذَارًا وَبُرِيدًا فَقُلْتُ لَهُمَا مَا هَذِهِ الْبِدْعَةُ الَّتِي ابْتَدَعْتُمَاهَا مَا عَلِمْتُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ قُلْتُ لَهُ إِنِّي أَخَافُ مِنْهُمَا فَأَرْسِلْ مَعِيَ لَيْثًا الْمُرَادِيَّ! فَأَتَيْنَا زُرَّارَةَ فَقُلْنَا لَهُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِي الْإِسْتِطَاعَةَ وَ مَا شَعَرَ، فَأَمَّا بُرَيْدٌ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَرْجِعُ عَنْهَا أَبَدًا (ش ۲۳۶، ۱۴۸، ۴۳۷).

۲. حَدَّثَنِي حَمْدُ وَبِهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مِسْمَعٍ كِرْدِينِ أَبِي سَيَّارٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَعْنُ اللَّهِ بُرَيْدًا وَ لَعْنُ اللَّهِ زُرَّارَةَ (ش ۲۳۷، ۴۳۶، ۱۴۸).

۳. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ امْرَأَتِي تَقُولُ بِقَوْلِ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ فِي الْإِسْتِطَاعَةِ وَ تَرَى رَأْيَهُمَا فَقَالَ مَا لِلنِّسَاءِ وَ الرَّأْيِ وَ الْقَوْلِ لَهَا أَنَّهُمَا لَيْسَا بِشَيْءٍ فِي وِلَايَةِ قَالٍ فَجِئْتُ إِلَيَّ امْرَأَتِي فَحَدَّثْتَهَا فَرَجَعَتْ عَنْ ذَلِكَ الْقَوْلِ (ش ۲۸۲، ۲۶۸-۲۶۹).

۴. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَا أَبَا الصَّبَّاحِ هَلْكَ الْمُتَرَسُّونَ فِي أَدْيَانِهِمْ مِنْهُمْ زُرَّارَةُ وَ بُرَيْدٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ إِسْمَاعِيلُ الْجَعْفِيُّ وَ ذَكَرَ آخَرَ لَمْ أَحْفَظْ (ش ۲۸۳، ۲۶۹، ۴۳۵، ۳۵۰).

هر چهار روایت، از طریق عیاشی از جبرئیل بن احمد از محمد بن عیسی بن عبید نقل شده است.<sup>۱</sup> بنابراین وضعیت سندی این روایات، همین ابتدا به سبب حضور جبرئیل بن احمد که توثیق نشده است، معلوم می‌گردد.

محمد بن عیسی بن عبید این احادیث را از دو طریق دریافت کرده است؛ سه حدیث از یونس بن عبدالرحمان از سه راوی به نام‌های ابوالصباح (ش ۲۸۳، ۳۵، ۴۳۵)،

۱. از این هشت روایت که ۴ مورد آن تکرار است، کثی در یک مورد به جای محمد بن مسعود عیاشی از جبرئیل بن احمد از محمد بن عیسی بن عبید، حمدویه از محمد بن عیسی بن عبید نقل می‌کند (ش ۲۳۷).

مِسمع کِردین (ش ۴۳۶، ۲۳۷). و عمر بن ابان از عبدالرحیم قصیر (۴۳۷، ۲۳۶). هم چنین یک حدیث از علی بن حکم از سیف بن عمیره از عامر بن عبدالله بن جذاعه (ش ۲۸۲). همه این روایات از زبان امام صادق علیه السلام نقل شده است.

یونس از مِسمع کِردین شنیده است که امام صادق علیه السلام زراره و برید<sup>۱</sup> را لعن کرده است (ش ۴۳۶، ۲۳۷). و از عمر بن ابان از عبدالرحیم قصیر شنیده است، امام عقیده آن دو درباره استطاعت را بدعتی خوانده است که موجب گمراهی می شود (ش ۴۳۷، ۲۳۶). در حدیث علی بن حکم از سیف بن عمیره نیز خروج زراره و محمد بن مسلم از ولایت به سبب عقیده خاص آن دو درباره استطاعت گزارش شده است (ش ۲۸۲). همچنین یونس از ابی الصباح نقل کرده است که امام، زراره، برید، محمد بن مسلم، اسماعیل جعفی و کسی که راوی، نامش را از خاطر برده است را در شمار هلاک شدگانی قرار داده است که در دینشان ریاست طلب بوده اند (ش ۲۸۳، ۳۵۰، ۴۳۵).<sup>۲</sup>

اگرچه اصل وجود عقیده خاص زراره درباره استطاعت - دست کم در مقطعی از زمان - انکارناپذیر است؛ اما صدور روایات لعن و تبری به واسطه خطا در فهم یک اندیشه کلامی توسط معصوم به جز در شرایط تقیه، غیرممکن است.<sup>۳</sup> از آن جا که از چهار حدیث اصلی مذمت گروهی، سه حدیث به صراحت در ارتباط با عقیده استطاعت است و زراره، برید و محمد بن مسلم در یک طیف فکری قرار داده شده اند،

۱. در متون روایی از جایگاه والای وی نزد ائمه علیهم السلام و وجاهت او نزد متقدمان امامیه سخن به میان آمده است. بر پایه نقل ابن حجر، وجه مشترک برید و زراره در قول به استطاعت دانسته شده است. در گرایش فقهی، بر پایه قراین چنین می نماید که برید را می توان در کنار فقیهانی چون ابوبصیر و محمد بن مسلم جای داد. برید به روایت علی بن فضال در ۱۵۰ ق وفات یافته، اما نجاشی درگذشت او در حیات امام صادق علیه السلام را صحیح تر دانسته است. در تأیید ترجیح نجاشی باید گفت که در جریان اختلافاتی که پس از وفات امام صادق علیه السلام رخ داد، نشانی از حضور او به ثبت نرسیده است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۳: ۷۱/۱۲).

۲. این روایت در حالی که ذیل نام محمد بن مسلم، برید بن معاویه و اسماعیل جعفی تکرار شده است اما ذیل نام زراره ذکر نشده است و این شیوه خلاف شیوه معمول کسبی است.

۳. درباره مفهوم تقیه و شرایط آن در احادیث، ر. ک: مهدوی راد، محمد علی و امین ناجی، محمد هادی؛ (بررسی احادیث تقیه از دیدگاه مجلسی اول)، (حدیث پژوهی، پاییز و زمستان ۸۸، ش ۲، ص ۷-۲۸).

روایت باقی مانده مذمت گروهی را نیز که حاکی از اتهام ریاست طلبی در دین به فقیهان اصحاب صادقین علیهم‌السلام است، در این قسمت مورد بحث قرار می‌دهیم:

در منابع روایی احادیثی در نکوهش ریاست طلبی از امامان باقر، صادق، کاظم و رضا علیهم‌السلام نقل شده است. بیشتر این احادیث منسوب به امام صادق علیه‌السلام است (کلینی، ۲: ۱۴۰۷/۲۹۷-۲۹۹؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۱۹۶، ۹۶۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۵-۱۵۴). در این احادیث ریاست طلب (جاه طلب) هلاک شده و ملعون معرفی شده است. اگرچه در این احادیث نفس ریاست طلبی در هر امری<sup>۱</sup> نکوهش شده است؛ اما مضمون برخی از این احادیث نشان می‌دهد مقصود امامان از ریاست طلبی، ریاست در دین است؛ یعنی این که افرادی بدون داشتن شرایط لازم و صرفاً به انگیزه جاه طلبی، خود را مرجع مردم در امور دینی معرفی می‌کنند (طوسی، ۱۴۰۹: ش ۱۹۶، ۹۶۶؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲۹۸/۲-۲۹۹). اگرچه در نظر اول، فقیهان اهل رأی و قیاس عراق مانند حسن بصری، سفیان ثوری، ابوحنیفه و... به عنوان مصادیق این روایات به ذهن می‌آیند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱۹/۱۰). اما در یکی از روایات، مورد خطاب امام باقر علیه‌السلام یکی از شیعیان به نام ابوالربیع شامی است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۹۸/۲).<sup>۲</sup> در روایتی امام کاظم علیه‌السلام حبّ ریاست را از صفوان بن یحیی، فقیه دوره امامت امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام نفی کرده است (طوسی، ۱۴۰۹: ۹۶۶).

این اخبار حاکی از این است که در میان برخی اصحاب امامان، زمینه جاه طلبی و ریاست طلبی وجود داشته است و برخی عملاً به این عمل ناپسند روی آوردند؛ آنانی که با انتساب آرای خود به امامان، نان دنیا را به بهای دین می‌خورند. می‌توان برخی منحرفان از تشیع و از جمله غالیان را از مهم‌ترین مصادیق این افراد دانست.

در بازگشت به حدیثی که زرارة بن اعین، برید بن معاویه، محمد بن مسلم و اسماعیل جعفی را از مصادیق ریاست طلبانی هلاک شده قرار داده است (ش ۲۸۳، ۳۵۰، ۴۳۵). باید گفت، تردیدی در وضع این حدیث نیست؛ تقابل و موضع‌گیری‌های متقابل میان فقیهان اصحاب صادقین علیهم‌السلام و غالیان آن عصر، امری روشن است؛ در روایتی

۱. ریاست طلبی دو نوع ممدوح و مذموم دارد. مقصود این روایات، نوع مذموم آن است. (در این باره ر. ک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱۸/۱۰-۱۲۰).

۲. ابوالربیع شامی همان خلیل بن اوفی است و در نقد رجالی وی مطلبی ذکر نشده است و مهمل است.

جمیل بن درّاج خبر از بدگویی یکی از اصحاب کوفی درباره اصحاب فقیه صادقین علیهم السلام داده است. در ادامه روایت، جمیل تصریح می‌کند آن فرد کوفی، از اصحاب ابوالخطاب بوده است و در پایان می‌گوید: «كُنَّا نَعْرِفُ أَصْحَابَ أَبِي الْخَطَّابِ بِبَعْضِ هَوْلَاءِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (ش ۲۲۰). داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام درباره افرادی می‌گوید که مطابق دستور امام عمل نمی‌کنند و هر سخنی که از امام می‌شنوند را مطابق با میل خود تأویل می‌کند و برای دیگران نقل می‌کند. امام علیه السلام در ادامه این حدیث «اصحاب ابی» را الگوی صحابی نمونه معرفی می‌کند (ش ۲۸۷، ۴۳۳).<sup>۱</sup> از این روایات دانسته می‌شود امام صادق علیه السلام در برابر دو گروه در جامعه امامی دو موضع متفاوت داشته است؛ تمجید از «اصحاب ابی» و لعن و نفرین غالبانی چون «اصحاب ابی الخطّاب».

همچنین از برخی روایات دانسته می‌شود که اصحاب فقیه صادقین علیهم السلام در برابر غالبانی که مسلک فقهی خاص خودشان را داشته‌اند، موضع گرفته و گاه احکام و فتاوی آنان را به نقد می‌کشاندند و موجب رسوائی آنان می‌شدند؛ بر پایه روایتی، اسماعیل جعفی در دیداری که با امام باقر علیه السلام داشته است، دیدگاه مغیره بن سعید که ادعا می‌کرده آن را از امام باقر علیه السلام شنیده است درباره مسئله‌ای فقهی با امام باقر علیه السلام در میان می‌گذارد. امام به شدت آن دیدگاه و ادعا را نفی می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۳/۱۰۵؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۵۷۸/۲).<sup>۲</sup> برید بن معاویه عجلی از امام صادق علیه السلام مصداق «أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (شعراء/۲۲۲). در قرآن کریم را هفت تن از غالبان زمان خود از جمله: مغیره بن سعید، ابوالخطاب، عبدالله بن حارث و... دانسته است (ش ۵۱۱). در زمان امامت امام صادق علیه السلام زراره بن اعین و تنی چند از اصحاب درباره فضل بن عمر بدبین و بدگمان شدند و درباره وضعیت او در کوفه با امام صادق علیه السلام سخن گفتند (ش ۵۹۲). بنابراین می‌توان گفت غالبان در این جا نیز سخنی که امامان درباره آنان فرموده‌اند را در قالب احادیث به محبوب ترین اصحاب امامان منتسب می‌کنند.

۱. از نظر سندی هر دو روایت ۲۲۰ و ۲۸۷ به سبب وجود راوی متهم به غلو و مجهول ضعیف است. راوی مشترک در هر دو روایت، محمد بن عبدالله مسمعی است.

۲. سند روایت به سبب وجود معلی بن محمد بصری، ضعیف است.

## نتیجه‌گیری

تحلیل روایات متعارض مدح و ذم گروهی در رجال کَشّی احتمال نقش فعالانه راویان فطحی در جعل، نقل و نشر دسته‌ای از روایات مدح که ابوبصیر مرادی در آن گروه حضور دارد را تقویت می‌کند. هم‌چنین نقش غالیان را در جعل و سند صحیح سازی برای روایات نکوهش اصحاب به دلیل تقابل شدید با اصحاب امام صادق علیه السلام را بر می‌نماید.

## کتاب‌نامه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵.
۲. —، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: مهدی لاجوردی؛ تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸.
۳. —، کمال‌الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
۴. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، تحقیق: محمدرضا حسینی جلالی؛ قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۲.
۵. انصاری، حسن، المتقی من کتب المفقوده؛ بازسازی چند متن شیعی، سنی و معتزلی در حدیث، کلام و تاریخ (ج ۱)، اصفهان، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۹۴.
۶. جمعی از نویسندگان، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی؛ تهران، ۱۳۷۸.
۷. حلی، حسن بن یوسف، رجال العلامة الحلی، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱.
۸. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰.
۹. رحمان ستایش، محمد کاظم و جدیدی نژاد، محمد رضا بازشناسی منابع اصلی رجال شیعه، قم، دارالحدیث، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
۱۰. شمشیری، رحیمه، بررسی علل تعارض در رجال کَشّی، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۶.
۱۱. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۲.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال معروف بر رجال کَشّی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹.
۱۳. —، الفهرست، نجف، مطبعه حیدریه، ۱۳۸۱.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷.
۱۵. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف، مطبعه مرتضویه، چاپ سنگی، بی تا.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۱۷. —، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴.
۱۸. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، شرح: عبدالله اصغری؛ قم، شارح، ۱۳۸۶.
۱۹. نجاشی، احمد بن رجال النجاشی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷.